Al-Mustafa International University

Historical Studies of the Islamic World

Print ISSN: 2383-2134
Online ISSN: 2783-2309

Homepage: https://mte.journals.miu.ac.ir/

Analyzing the developments of the science of modern and academic history and its characteristics

Mansour Tarafdari, ✉ [1], **Arman Forouhi,** [2]

1. Department of Iranian Studies, Faculty of Humanities, Meybod University, Meybod, Iran. Email: tarafdari@meybod.ac.ir
2. Department of Iranian Studies, Faculty of Humanities, Meybod University, Meybod, Iran. Email: arman.forouhi@yahoo.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 11 November 2025
Received in revised form
15 January 2025
Accepted 06 March 20246
Available online
29 June 2026

Keywords:
academic science of history,
epistemology,
methodology.

ABSTRACT

The recording of events related to human life has a long history, and what is called traditional historiography actually began with the writing of works such as Herodotus' History. However, following the developments in Europe from the Renaissance onwards, the concept of science and knowledge underwent fundamental changes from various angles, the result of which was the formation of modern science in contrast to traditional science. Therefore, the science of history was also affected by these developments and modern and academic historiography was somehow distinguished from traditional historiography. In the meantime, although Islamic historiography in its entirety with personalities such as Ibn Khaldun (732-808 A.H.), Kafiji (788-879 A.H.), Sakhavi (831-902 A.H.) and others experienced a special prosperity. It had its own, but following the familiarization with the West and the expansion of the university system and the establishment of the history field, new aspects of history entered the Islamic world, including Iran. The need to explore the evolution and development of the new approach to history in the form of an academic discipline, as well as to understand the requirements that it raises from the perspective of epistemology and methodology, made the present article reflect on it in a descriptive-analytical way. The result is that the examination of the components Influencing the formation of academic history and introducing its characteristics, it may provide the basis for the improvement or pathology of the science of history, either in the form of using or criticizing them in the academic system.

Cite this article: Tarafdari, Mansour., Forouhi, Arman. (2026). Analyzing the developments of the science of modern and academic history and its characteristics. ***Historical Studies of the Islamic World***, *14* (38), 123-144. https://doi.org/10.22034/mte.2024.17217.1766

© The Author(s).

Publisher: Al-Mustafa International University.

DOI: https://doi.org/10.22034/mte.2024.17217.1766

مطالعات تاریخی جهان اسلام
شاپا چـــاپی: ۲۱۳۴-۲۳۸۳
شاپا الکترونیکی: ۲۳۰۹-۲۷۸۳
Homepage: https://mte.journals.miu.ac.ir/

واکاوی سیرتطور و مشخصه های علم تاریخ نوین و دانشگاهی

منصورطرفداری ✉[1]، و آرمان فروهی [2]

۱-نویسنده مسئول، گروه ایران شناسی، دانشکده علوم انسانی،دانشگاه میبد، میبد، ایران. رایانامه:tarafdari@meybod.ac.ir

۲- گروه ایرانشناسی،دانشکده علوم انسانی،دانشگاه میبد ، میبد، ایران. رایانامه:a.forouhi@meybod.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: علمی – پژوهشی

تاریخ دریـافت: ۱۴۰۴/۰۸/۲۰
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۱۵
تاریخ انـتشار: ۱۴۰۵/۰۴/۰۸

کلیدواژه‌ها:
علم دانشگاهی تاریخ،
معرفت شناسی،
روش شناسی.

چکیده

ثبت وقایع مربوط به زندگی انسان قدمتی طولانی دارد و با نگارش آثاری چـون تـاریخ هرودت عملا آنچه تاریخ نگاری سنتی خوانده می‌شود، آغاز گردید. بـا اینهمـه، در پـی تحولات اروپا از رنسانس ببعد مفهوم علم ومعرفت از زوایای مختلفی دچار دگرگونی-های اساسی گردید که حاصل آن شکل‌گیری علم مدرن در مقابل علم سنتی بود. براین اساس، علم تاریخ نیز از این تحولات متاثر شد وتاریخنگـاری مـدرن و دانشـگاهی بـه نوعی از تاریخنگاری سنتی متمایز گردید. دراین‌میان، هرچنـد تاریخنگـاری‌اسـلامی در کلیت خود با شخصیت‌هایی چون ابن‌خلدون(۷۳۲-۸۰۸ ه.ق) کافیجی(۷۸۸-۸۷۹ ه.ق)، سخاوی(۸۳۱-۹۰۲ ه.ق) ونظایرآن تجربه شکوفایی خاص خـود را داشـت، امـا در پـی آشنایی با غرب و گسترش نظام دانشگاهی و تاسیس رشته تاریخ ابعادی از نگرش‌های نو به تاریخ در جهان اسلام ازجمله ایران نیز راه یافت. ضروت کندوکاو پیرامون تحـول وتطور رویکرد نو به تاریخ درقالـب رشـته دانشـگاهی ونیـز فهـم بایسـته‌هـایی کـه از منظرمعرفت شناسی و روش‌شناسی مطرح می‌کند باعث شد تا نوشتار حاضر بـه شـیوه توصیفی – تحلیلی آن را مورد تامل قراردهد.حاصل آنکه بررسی مولفه های تاثیرگـذار بر شکل گیری تاریخ دانشگاهی و معرفی مشخصه های آن شاید زمینه بهبود یا آسیب شناسی علم تاریخ چه درقالب بهره گیری یا نقد آنها را در نظام دانشگاهی فراهم سازد.

استناد: طرفداری، منصور ؛ و فروهی، آرمان ، (۱۴۰۵). واکاوی سیرتطور و مشخصه های علم تاریخ نوین و دانشگاهی. *مطالعات تاریخی جهان اسلام*، ۱۴ (۳۸)، ۱۴۴-۱۲۳. https://doi.org/10.22034/mte.2024.17217.1766

ناشر: جامعة المصطفي (ص) العالميه.

© نویسندگان.

مقدمه

از رهاوردهای مدرنیته غربی پیدایش مفهوم علم نوین بود که بلحاظ مشخصات از علم سنتی متمایز گردید و به تبع آن بین تاریخ نگاری سنتی و مدرن نیز مرزبندی هایی بوجودآمد. البته باید توجه داشت که روند شکل‌گیری علم دانشگاهی و نوین تاریخ درقیاس با بسیاری از علوم دیگر از پیچیدگی‌های بیشتری برخورداراست چراکه از یکسو با تحولات فکری اروپا درهم تنیده و از سوی دیگر یا معارفی چون فلسفه، فلسفه نظری تاریخ ، جامعه شناسی تاریخی ، علوم فرهنگی و غیره گره خورده وتاثیر پذیرفته است.

همچنین ازپیامدهای تحولات علمی در غرب عصرجدیدگسترش مرزهای دانش بود که موجبات نگرش تخصصی به علم را فراهم ساخت واز سده نوزدهم سازوکار رشته ای کردن علوم مختلف ازجمله تاریخ در دانشگاهها رواج یافت .براین اساس، امروزه در ایران وبسیاری ازکشورهای دیگردانش تاریخ متاثر از مدرنیته غربی ومشخصه های معرفت شناسانه وروش شناسانه آن به عنوان رشته دانشگاهی تا حدودی مورد توجه قرارگرفته است که این مهم واکاوی ماهیت و مشخصه های آن را ضروری می سازد.البته، ذکر دو نکته در اینجا ضروری است: یکی انکه هرچندتاریخنگاری سنتی بخصوص در جهان اسلام با دیدگاههای مهم مورخانی چون مسعودی، ابن مسکویه و بخصوص ابن خلدون گره خرده است، اما متاسفانه به صورت یک روندکلی وحرفه ای موردتوجه ومبنای کار همگان قرارنگرفتند. دیگری که دغدغه اصلی این نوشتار هم است آنکه ضمن مطالعه روند تاریخنگاری مدرن و مشخصه های آن به این مساله بپردازد که تاریخنگاری دانشگاهی ما چه رویکردی به تاریخنگاری مدرن دارد و چه تاثیرات از آن پذیرفته است.

پیشینه پژوهش

در زمینه پیشینه تحقیق در ایران باید گفت پی ایجاد رشته تاریخ برخی از استادان و محققان تاریخ در صدد معرفی علم تاریخ و چارچوب های معرفت شناسی نوین آن برآمدند. مرحوم زرین کوب (۱۳۷۵) که به سبب احاطه بر ادبیات، تاریخ وغیره بارویکردی میان رشته‌ای به تاریخ می‌نگریست در اثر ارزشمندش «تاریخ در ترازو» کوشید با طرح مباحثی چون فلسفه علم تاریخ، فایده‌مندی تاریخ، مقوله مهم شناخت وشیوه های نقد در تاریخ زوایای مهمی از دانش تاریخ نوین را معرفی کنند. مرحوم قائم مقامی(۱۳۵۸) که از علوم فنی ومهندسی یه عرصه تاریخ وارد شدند در اثر ماندگار خود «روش تحقیق در تاریخ نگاری»ذیل بحث روش تحقیق تلاش کرد چارچوب‌های پژوهش دانشگاهی در علم تاریخ را مطرح سازد. مفتخری (۱۳۹۱) در کتاب مبانی علم

تاریخ ضمن تعریف ارایه تعریفی نسبتا مفصل از فلسفه علم به طرح مباحثی چون علمیت تاریخ، تبیین در تاریخ و علیت در تاریخ می پردازد. شاکری(۱۳۸۳) درمقاله « روش شناسی علم تاریخ » ضمن دسته بندی تاریخ و تعریف روش شناسی مقوله نقد منابع را نیز مورد بررسی قرار می دهند. به هر روی در پیوند با پیشینه تحقیق این پژوهش هم می‌کوشد با پرداختن به موضوع گامی هرچند کوچک در راستای تقویت ادبیات تحقیق بردارد.

مولفه های اثر گذار برعلم تاریخ درعهد رنسانس

پیدایش علم نوین تاریخ در گام اول ریشه در تحولات فکری واجتماعی اروپا درعهد رنسانس دارد که تاثیرات بنیادینی برهدف، ساختار علمی و معرفت شناسانه آن گذاشت و برای فهم آنها مروری برتحولات این دوره اهمیت زیادی دارد. رویکرد به تجارت و بازرگاني وچرخش از ساختار فئودالیسم به سوداگری، گذشته از انکه منجر به رشد شهرنشيني شدکه برخی آن را نقطه آغازین تحولات اروپا در عصر جدید مي‌دانند (لوگوف،۱۳۷۸: ۱۷) اساس اقتصاد عصر جدید که متکي به مناسبات پولي ـ کالايي و گسترش نظام بانکداري بود را نیز پایه‌ریزي کرد. این نگرش، برخلاف مسیحیت قرون وسطي که رستگاري را در فقر و بي توجهي به دنیا مي‌دانست (کوریك،۱۳۸۲ :۳۳)، با تعریفي نو از پول، ثروت و لذت ناشي از آن در قالب بهره‌گیري از رفاه حداکثري و تجمل گرایي، نگرشي مبتني بر عینیت گرایی، ماده گرایي و دنیاگرایي را پدیدآورد. از پیامدهاي مهم گسترش شهرنشيني رشد و توسعه مدارس و دانشگاه‌هایي وپیدایش روشنفکرانی بود که پا به پای تکامل بورژوازی غرب دست به تعریف مفاهیم جدید یا باز تعریف مفاهیم کهن زدند و در پیشبرد سه نگرش درهم تنیده رنسانس یعني اومانیسم،اصلاح دیني و انقلاب علمي نقش ایفاکردند (پولادي،۱۳۹۲: ۷).

در این میان مفاهیمی چون اومانیسم و انسان گرایی تکانه های شدید بر نگرش تاریخ داشت و این دیدگاه مورخ مسیحی که هدف انسان و تاریخ او فقط این است که در این چند روزهٔ هستی، اوامر باریتعالی را اجرا کند»(پولارد،۱۳۵۴، ۲۰) مورد تردید قرارگرفت. حاصل آنکه سیطره مشیت الهی بر تاریخ در مفهوم قرون وسطایی آن به چالش کشیده شد و انسان در برابر تاریخ مسئول شناخته شد. ماده‌گرایی و دنیاگرایی یا سکولاریسم باعث تولد علم تاریخ سکولار و بیرون آمدن آن از سیطره الهیات ومتعلقات آن گردید. علم در مفهوم science که عمدتا از طریق روش‌های تجربی و محاسبه ریاضی حاصل می شد، برجسته گردید. مهمترین خصیصه های جدید علم دقّت و وسواس شدید در دستیابی به واقعیات بود والبته به تبع آن بحث علم بودن یا نبودن نیز مطرح گردید. متاثر از روحیه بورژوازی که کسب حداکثر سود و بهره از مشخصه های آن بود

بحث بر سر فایده‌مندي انواع علوم اهمیت دوچندانی یافت. ازدیگر مشخصه های علم تخصّصي شدن است (اباذري،۱۳۸۷، ۲۵۷) که گرچه وحدت ارگانيك علم و همين‌طور شناخت كلّي از هستي را کم‌رنگ می‌کند، اما در شکوفایی و کاربردي کردن علم اهمّیّت به‌سزایی دارد.نکته مهم دیگر آنکه علم سنّتي عمدتا مجموعه‌ی معارف و دانش‌هایی است که همیشه قدسي بوده و قداستش به خاطر آن است که از منبعي فراتر از عقل و اندیشه‌ی انسان گرفته شده است. بنابراین غالباً موضوعات غیرمقدّس هم غالبا در پرتو امر قدسي تعبیر و تفسیر می‌شود. این درحالی است که در علم مدرن امر قدسي بتدریج کمرنگ شد (مظاهري،۱۳۸۸، ۱۵۰) . سرانجام هدف علم مدرن بیشتر خدمت به انسان و تامین رفاه او در این دنیا است، امّا علم سنّتي به دنبال سعادت همه‌جانبه‌ی انسان در همه‌ی ابعاد دنیوي و اخروي است.

عقل مدرن از دیگر مفاهیم است که انتقادی بودن از ویژگي هاي مهم آن است ، به طوری که هیچ‌چیز از نقد آن مصون نیست .از منظر نگرش سنتی نه‌تنها حقیقت امری ثابت و مطلق است، بلکه فهم ما از آن نیز ثابت و مطلق است حال آن‌که از دیدگاه عقل مدرن، حقیقت داراي وجوه مختلفي است و در موقعیّت‌های گوناگون، با جلوه‌های متفاوت ظهور می‌کند(پیمان،۱۳۸۵، ۳). عقلانیّت سنّتی بیش‌تر به دنبال تفسیر جهان است، امّا عقل مدرن بیش‌تر از تفسیر به دنبال تغییر است .عقل سنّتی اساساً چندان خودبنیاد و فعّال نیست و تا حدّ زیادي بر مراجع بیرون از خرد آدمی استوار است حال آن‌که عقل مدرن، در این زمینه متّکی به خویش است، یعنی خود تولیدکننده‌ی دانش و معرفت است (طرفداری،۱۳۹۳، ۲۳).این مفاهیم تاثیرات اساسی بر نوع نگرش به تاریخ گذاشتند.

دیدگاه دکارت و اهمیت آن در تکوین علم تاریخ دانشگاهی

در پی تحولات اروپا در عصر رنسانس ازجمله بازنگری در مفاهیم علم و عقل، نگرش های دکارت اهمیت بنیادینی در شکل گیری نگرش مدرن به تاریخ دارد. او در درجه اول فیلسوف وسپس ریاضیدان به حساب می‌آید که به سبب اندیشه هایش نقش مهمی در چرخش معرفت شناسی از قرون وسطی به عصر مدرن دارد(Lafleur,1950, p:1). قاعده شک و تردید او با پرسش‌های بنیادینی چون چه چیزی حقیقت است؟ و چگونه می‌توان به یقین رسید؟ ازجمله مواردی بود که مبانی معرفت شناسی عصر جدید به حساب آمد و بر علم تاریخ نیز اثر گذاشت. شک دکارت به مفهوم شک مطلق نبود وتنهاابزاری برای دستیابی به یقین به حساب می آمد و می خواست« از خاك سست و رمل رهایي یافته و به زمین سخت پا بگذارد» (اسکروتن، ۵۷-۶۰ و دکارت، ۱۳۸۱ ،ص ۲۰۰) .

دکارت به معرفت موجود شک کرد و بزعم خود کوشید با استفاده از روش های معتبر و

یقینی ساختمان رفیع معرفت را از نو بسازد. از نظر او عقل با محاسبه پذیر کردن طبیعت و تا حدی اتکا بر حواس و مشاهده مهمترین و اساسی ترین ابزار برای دستیابی به معرفت وشناخت واقعی و متقن بود (فولکیه، ۱۳۷۰ : ۱۹۱).دکارت گذشته از خرد نقاد، بحث خودبنیادي انسان را مطرح کرد که بر اساس آن، انسان دیگر درمسیر شناخت منفعل نبود تا مراجع بیرونی هرمعرفتی را بر او القا کنند بلکه بدون نیاز به مواردی چون مکاتب و سنتهاي الاهیاتي و فلسفي پیشین، مراجع کلیسایي و غیراز آن میتواند امور خود را اداره کند. ازنظر او انسان موجودي طبیعي، خودکفا و محور عالم است که با قواي عقل خود و با تکیه بر تواناییهاي خویش، زندگي خود را می‌سازد.از نظر دکارت انسان به عنوان فاعل شناسا با موضوع مورد شناسایي خود کاملا متفاوت و متمایز یود. در این تقسیم، انسان از آن جهت که فکر میکند سوژه است و سایر موجودات در حکم بازنمودها یا اُبژه‌هاي این من متفکر هستند (هارتناك، ۱۳۷۶ : ۹)

تفکرات دکارت اثراتی بی سابقه بر رویکرد به تاریخ گذاشت. حاصل شک دکارت که برای ویران کردن معرفت موجود ودستیابی به یقین بود آنکه تاریخ و علوم اجتماعی ، ادبیات و نظایر آن غیر قابل یقینی و درنتیجه از دایره علم بودن خارج گردیدند. اثرات این نگرش در درجه اول واکنش ویکو و پیدایش فلسفه تاریخ را در پی داشت اما بعدا بر تاریخ به عنوان علم جدید اثرات اساسی گذاشت.

جیامباتیستا ویکو[1] در مقام فیلسوف تاریخ، روش دکارت را در رسیدن به یقین را مورد نقد قرار داد چرا که تمایز جهان طبیعی و جهان انسانی یا طبیعت و انسان را نادیده انگاشته بود. اصل روش شناختی محوری ویکو درکتاب علم نو مشخص گردید مطابق با آن ویکو مدعی شد که دانش معین از طریق استدلال انتزاعی هر موضوعی از طریق ساخت و بهره برداری از آن امکان پذیر است. بنابراین، فقط خدا طبیعت را می‌شناسد چون او جهان را ساخته است.براین اساس، ما انسانها می‌توانیم مواردی چون تاریخ یا هندسه را بشناسیم به این دلیل که ما «آن را ساختیم». (Vaughan,1972:8).

بدین ترتیب، ویکو با ناکارآمدن خواندن معرفت شناسی دکارت برای شناخت مواردی چون تاریخ ، ادبیات، اسطوره آنهارا علومی دانست که باید از طریق آنچه که تخیل بازسازانه یا بصیرت همدلانه نامیده می‌شد فهمیده شوند(استنفورد، ۱۳۸۲: ۲۵۷). ویکو، همچنین قائل به تاریخی-گری بود یعنی برای شناخت هرپدیده تاریخی و فرهنگی باید سیر تحول و تطور آن پدیده را درتاریخ بررسی کرد.ازنظر او می بایست از طریق تاریخیگری یا فرو رفتن در تاریخ ، درون فهمی وتفسیر، مسائل انسانی شامل ارزش ها،عقاید ،انگیزه ها وغیره آنها را فهمید. بر این اساس،

1- Giambattista Vico

بازنمایی تاریخ، شناخت مع الواسطه ایی بود که هویت یا پدیده غایب را مشخص می ساخت (اتیکسون، ۱۳۹۲، ۳۷۶) .

با انتشار کتاب علم جدید ویکو در قرن ۱۸ عملا تاریخ گرایی متولد شد که برفلسفه نظری تاریخ تاکید ورزید وعلم تاریخ را به سبب معطوف نشدن به مسائل جهانی و به عنوان یک کار قبیله ای ومنطقه ای حتی درخور عنوان علم ندانست. درنهایت ویکو این دیدگاه دکارت یعنی جدا ساختن سوژه شناسا و ابژه را در مطالعه تاریخ به چالش کشید چرا که محقق فرهنگ خود برآمده یا بخشی از آن به حساب می آمد وجدا شدن از آن بی معنا بود.

مناقشه ویکو با دکارت بیشتر درقالب فلسفه تاریخ وموضوع آن سیر تحول وتطور فرهنگ وتمدن بشر بود اما دیدگاه‌های دکارت به گونه مستقیم هم بر تاریخ نگاری علمی تاثیرات اساسی گذاشت . از جمله مسائلی چون رابطه فاعل شناسا و ابژه در تاریخ(مورخ وتاریخ) ،بحث امکان دست یافتن به یقین در تاریخ و نیز چالش علم بودن یا نبودن آن و نیز این پرسش مهم که برای دست یافتن تاریخ علمی چه باید کرد؟

همگرایی تاریخ با فلسفه تاریخ وجامعه شناسی تاریخی

علم نوین دانشگاهی تاریخ در مسیر تکامل خود تا سده نوزدهم با علومی چون فلسفه تاریخ، جامعه‌شناسي تاريخي و جامعه‌شناسی پیوندی درهم تنیده داشت وتاثیرات اساسی از آنها پذیرفت این مهم، تامل بر این ارتباط را ضروری می‌سازد. دانش فلسفه نظري تاريخ در واقع مي‌كوشيد به حوادث و اتفاقات پراكنده و ظاهرا تصادفي تاريخ معنا ببخشد و يك سلسله نتايج منطقي و قابل قبول در باب علل حوادث به دست بياورد. همچنين با مرتبط كردن وقايع وجهت دادن آنها مراحلي را براي تاريخ وضع كند و براساس آن روند تكامل آينده جوامع را درهمه ادوار بررسي كند. بنابراين، مي‌توان آن را علم به تحولات و تطورات جوامع از مرحله‌اي به مرحله ديگر و علم فهم قوانين حاكم بر اين تطورات و تحولات دانست (كافي، ۱۳۹۳: ۵۹)

نظرات علما و انديشمندان فلسفه تاريخ در باره سير تحولات جوامع دانش جامعه شناسي را در ابتداي كار خود در سده هجدهم و نوزدهم عميقا تحت تاثير قرارداد به گونه‌اي كه در مواردي مرز مشخصي بين جامعه شناسان و فلاسفه نظري تاريخ وجود نداشت. براي مثال، منتسكيو[1] كه برخي او را پيشگام در دانش جامعه شناسي و برخي ديگر ديدگاهايش را در شكل‌گيري جامعه شناسي موثر دانسته‌اند(آرون، ۱۳۸۷: ۲۵ و كوئن وگينگ، ۱۳۵۳: ۲۰) در عين حال مورخ

[1]- Montesquieu

تحليلي و نيز فيلسوف تاريخ نيز به حساب آمده است. مونتسكيو با معقول گردانيدن تاريخ به دنبال فهم داده‌هاي آن بود .ازنظر او داده هاي تاريخي به صورت بي انتهايي از رسوم، عادات، افكار، قوانين و نهادهاي اجتماعي عرضه مي‌گردد كه همين گوناگوني ظاهرا نامربوط نقطه آغاز تحقيق را تشكيل‌مي‌دهد كه بايد نظمي انديشيده جايگزين اين گوناگوني شود(آرون، ۱۳۸۷: ۲۶).مونتسكيو در بحث خود رويكرد بين رشته اي در پيش گرفت واز علومي چون جغرافيا، ادبيات وغيره بهره جست كه اين را در كتاب روح القوانين او به خوبي مي توان ديد (زرفروشان،۱۳۵۳ :۴۶).

همچنين در اين زمينه مي‌توان به انديش‌ورز متاخرتر يعني ماركس اشاره كرد كه به عنوان جامعه شناس آراي او در فلسفه‌تاريخ نيز مورد بررسي قرارگرفته است(كافي،۱۳۹۳ :۶۳).

ميراث فلسفه نظري تاريخ در جامعه شناسي‌در قالب مواردي چون فهم جريان كلي حاكم بر اجتماع و قوانين تكامل كه الگوهايي از نظم وعليت در آن معنا مي يابند، علل پيدايش وقايع وتكامل جوامع ،كشف علت هاي وقايع تاريخي و جستجوي ارتباط وپيوند بين وقايع متبلور گرديد. از آن مهمتر انديشه ترقي بود كه بيانگر نوعي فلسفه خوش بيني دربرابر ياس و بدبيني فلسفه انحطاط جوامع بشري به حساب مي‌آمد كه مطابق با آن انسان و جوامع به گونه‌اي حتمي دريك مسير خطي روبرو به پيشرفت وتكامل قرار دارند(توسلي،۱۳۷۹: ۹۲).

اواخرسده هجدهم و اوايل سده نوزدهم كه مي توان آن را دوران همگرايي فلسفه تاريخ ،جامعه شناسي و تاريخ دانست، جامعه شناسان براي فهم تغييرات اجتماعي از تاريخ ودر مقابل مورخان هم از تاريخ اجتماعي بهره بردند. با اينهمه، مواردي چون چرخش اگوست كنت[1] به شيوه هاي معرفت شناسانه علوم طبيعي در قالب پوزيتيويسم[2] با تاكيد برمشاهده، آزمايش و تجربه بين جامعه شناسي با تاريخ و فلسفه تاريخ شكاف ايجاد كرد.همچنين، كنت با تاكيد برپيوند بين مشاهده موردي ونظريه پردازي بر عليه نظريه‌پردازي هاي كلان فلسفه قرن هجدهم كه مدافعين آن مي توانستند ادعاهايي را مطرح كنند بدون آنكه نياز به تاييد آنها از طريق ارجاع منظم به واقعيت ها ومشاهده‌ات مورد تاييد قرار دهند، قيام كرد(الياس،۱۳۹۲: ۵۵).

درنهايت جامعه شناسي اوليه در كنار فلسفه تاريخ بسياري از ايده‌هايش را از علوم طبيعي گرفت ازجمله تلاش براي تثبيت قوانين يا حداقل نظريه هايي كه مثل قانون جاذبه براي همه زمانها ومكانها معتبرباشند كه البته اين واقعيت در باره تاريخ كه واقعيت‌ها را در يك زمان

2- Auguste Conte

3- positivism

مشخص ثبت مي‌كند واز سير زماني به خوبي آگاه است،صادق نيست(استنفورد،۱۳۹۲: ۱۰۷). همچنين جامعه شناسي كلاسيك تحت تاثير داروينيسم تكامل گرايي را به صورت يك الگوي ظاهرا قابل استفاده براي مطالعه تطورات انساني واجتماعي درآوردكه تغييرات اجتماعي جامعه را مثل رودخانه اي كه از گذشته به حال و آينده در جريان است در قالب تطور اجتماعي وچكونگي گذر تاريخي مورد مطالعه قرار داد (نيازي،۱۳۸۷، ۱۴۹).

از ديگر مفاهيم اساسي در جامعه شناسي تطور گرايي[1] و ساختارگرايي[2] است كه اولی به حركت خطي و در جهت پيشرفت وتكامل جوامع غاليا يه شكلی جبری باور دارد از جمله تقسيم جوامع به بدوي و ابتدايي، جوامع در حال توسعه، جوامع توسعه يافته، جوامع تطور يافته صنعتي يا جوامع اشتراكي، برده داري، فئوداليسم، سرمايه‌داري (وثوقي و نيك خلق،۱۳۸۱: ۱۴۹و متروپولسكي وديگران،۱۳۸۲، ۲۱۵) . ساختارگرايي را اسپنسر از زيست شناسي گرفت و وارد علوم انساني كرد. ساختار از اجزايي تشكيل شده كه غالب اوقات در كنش‌هايشان متاثر از ساختاري هستند كه در آن قرار گرفته‌اند و به طور مستقل قادر به كنش يا معنا دهي نيستند.برخي ساختار را به قوانين ثابت ولايتغيري مي‌دانند كه درهر سطوح زندگي انساني از انسان بدوي تا حال مدخليت دارد. مهمترين پيش فرض‌هاي ساختارگرايي عبارتند از وجود قواعد حاكم بر رويدادها، توان انسان در يافتن و ترميم آنها، تغيير ناپذيري ساختاري دانست.

درنهايت به نگرش كاركردگرايي بايد اشاره كرد كه به نتايج وآثار عيني پديده‌ها يا ساخت اجتماعي اطلاق مي‌شود كه مطابق با آن هرپديده اجتماعي كاركرد معيني برعهده دارد كه به نحوي در اداراه جامعه موثر است.اين كاركردها ممكن است مناسب ومفيد باشد يعني نتايج يك پديده اجتماعي بركل جامعه مفيد بوده وبه تداوم وتثبيت آن كمك كند وممكن است داراي نتايج وعوارض نامناسب باشد(اديبي وانصاري،۱۳۸۷: ۷۹و ۷۰).

كاركردگرايي[3] با مكتب تكامل كه در قرن نوزدهم رواج يافت به مقابله برخواست. پيروان اين مكتب بي اعتباري روش ها ونتيجه گيري‌هاي طرفداران مكتب اصالت تكامل را برملا ساختند ومعتقد بودند كه سازمان ووظايف جامعه راتنها دريك لحظه معين از تحول آن مورد مطالعه وتحقيق قرار داد وبه اين ترتيب كاركردگرايي نه ارجي به تاريخ مي‌نهند ونه مطالعه تغيير اجتماعي ونقش مهمي در جدا شدن جامعه شناسي از نگرش تاريخي داشت(گي روشه،۱۹). درنهايت

1- Evolutionary school

2- Structuralism

3- functionalism

رويكرد ساختي-كاركردي نوعي عقب‌نشيني از ساختارگرايي بودكه جامعه را به شكل ارگانيسم زنده مورد مطالعه قرار مي‌داد ونشان داد كه نهادهاي گوناگون جامعه چگونه با يكديگر جفت وجور شده به صورت يك نظام يك پارچه در زمان حاضر عمل مي‌كنند(هميلتون،۱۳۸۷: ۲۱۷)

درباب جامعه شناسي تاريخي بايد گفت معرفتي عقلاني،انتقادي وخلاق است كه در پي بررسي فرايندها وسازو كارهاي تغييراتي است‌كه توسط آنها سيماي جوامع دگرگون يا باز توليد مي شود. همچنين به دنبال كشف ساختارهاي پنهاني است كه خواسته يا ناخواسته برخي آرزوهاي جوامع بشري را نقش برآب مي‌كنند و برخي راقابل تحقق مي‌سازند(اسميت،۱۳۹۲: ۱۴). مفهوم تاريخي در جامعه شناسي تاريخي بيان كننده بستر زماني و مكاني است كه وقايع و رخدادها وپديده ها در آن شكل مي‌گيرند، معنا مي يابند و به وقوع مي پيوندند ودر نهايت فهم تغييرات گذشته وحال و فرايند آنها منجر به نوعي نظريه مي شود.

جامعه شناسي تاريخي به عنوان بخشي از فلسفه تاريخ براي مدت زمان طولاني ضمن بررسي فرضيه هاي مربوط به تكامل، محل پيوند فلسفه تاريخ، جامعه‌شناسي كلاسيك، تاريخ بود كه شعب و رشته‌هاي ديگري چون سياست و اقتصاد را نيز در برمي‌گرفت(حميد،۱۳۵۲: ۱۵۰). در باب تاثير فلسفه تاريخ بر جامعه شناسي تاريخي بايد گفت هردو بر پويايي شناسي جامعه تاكيد دارند، روند و تغييرات كلان، فهم قوانين تكامل اجتماع، يافت قانونمندي جوامع،موارد مشترك جوامع در طول تاريخ از ديگر تشابهات اين دو هستند.

البته، تفاوت‌هاي اساسي نيز بين اين دو شاخه معرفتي وجود دارد: جامعه شناسي تاريخي به‌لحاظ موضوعي ازكلان نگري فلسفه نظري‌تاريخ كه بررسي روند تحولات كل تاريخ جامعه بشري از آغاز تا حال به همراه پيش بيني مسيرآينده آن را مدنظر قرارمي‌داد،فروكاست وبه بررسي روند تحولات يك يا مقايسه چند جامعه پرداخت.همچنين، بر خلاف روش شناسي فلسفه تاريخ كه به بررسي‌هاي عقلاني وبا ديدي ذهني ومبتني بر بررسي انتزاعي‌متكي بود، جامعه شناسي تاريخي بنحو گسترده تري بر رويكرد تجربي و شواهد عيني استوار بود(كافي، ۱۳۹۳ : ۱۰۹).

در سده بيستم نظريات كلان نگر فلاسفه نظري تاريخ برغم تاثيرات عميقشان برمباني فكري غرب وحتي جهان با اين دليل ساده ولي نسبتا منطقي كه داده ها وشواهد كافي براي توجيه نظراتشان وجود ندارد بسان ادعاهاي جاه طلبانه پيرامون تاريخ بشر در محاق ترديد افتادند. فلاسفه به جاي نظريه هاي پردازي هاي چنين كلان به فعاليت درجه دوم پرسش گري ونقد شيوه هاي كار مورخان روي آوردند(استنفورد، ۱۳۹۱: ۲۲).شكل گيری فلسفه انتقادي تاريخ كه علم تاريخ را مورد نقد قرارمی داد دستاوردی مهم به حساب می آمد

در این سده رویکردجامعه شناسي‌تاريخي كلان‌نگر نيز به عنوان ادعاهاي بزرگ مورد انتقاد واقع شد.اين پرسش مطرح شد كه مگر مي شود محقق بتواند يك تنه در باب جوامع برغم گستردگي فرهنگي ،اجتماعي وتاريخي اشان دست به نظريه پردازي‌هاي كلان بزنند. براين اساس، محققان در انتقاد از تجزيه و تحليل جمعيت هاي كلان به تحليل اجتماعي خرد روي آوردند.جامعه شناسي تاريخي خرد توسط جامعه شناساني چون ايمانوئل والرشتاين اندرسون [۱]،فرناند برودل [۲] و مكتب آنال [۳] به اوج رسيد ومطالعه در عمق واحدهاي كوچك و افراد مثلا افكار يك آسيابان در قرون وسطي پرداختند(بروك، ۱۳۸۱ : ۴۹).

نتيجه بحث آنكه نظريه پردازي از فلسفه نظري با رويكرد كلان و با مبنا قراردادن كل تاريخ بشر آغاز گرديد و در جامعه شناسي ابتدايي و نيز جامعه شناسي تاريخي به جوامع تقليل يافت ودر نهايت در فلسفه انتقادي تاريخ، جامعه شناسي مدرن و جامعه شناسي تاريخي خرد، به بررسي مسائل جزيي جوامع وادوار كوتاه فروكاسته شد.بر اين اساس نظريات كلان نگر به سبب كلان نگري و شموليت گسترده ومبهم آنها ودر مواردي ابطال ناپذيري‌شان اهميت خود را برغم نكات مثبت شان دست كم به لحاظ روش شناسي از دست دادند.

تاریخ نگاری نوین و دانشگاهی

این ایده که فارغ از مواردی چون فلسفه تاریخ، جامعه شناسی وجامعه شناسی تاریخی که غالبا با پدیده های تاریخی سروکار داشتند تاریخ خود یک علم است توسط کسانی چون بارتولد گئورگ نیبور [٤](۱۸۳۱-۱۷۷۶)، ویلهلم فون هومبولت [٥] (۱۸۳۵-۱۷۶۷)، و لئوپولد فون رانکه [٦](۱۸۸۶-۱۷۹۵)، مطرح گردید. بدین ترتیب ،برخلاف تاریخ نگاری سنتی که ممکن بود توسط هر فردی نگاشته شود علم تاریخ به صورت حرفه‌ایی تخصصی و دانشگاهی درآمد. در فرانسه، فوستل دکولانژ [۷] (۱۸۸۹-۱۸۳۰) در سخنرانی افتتاحیه خود در استراسبورگ [۸] در سال ۱۸۶۲ م اظهار داشت که «تاریخ باید یک علم باشد.» در انگلستان جان بی. بوری (۱۸۶۱-۱۹۲۷) نیز در

1- Perry Anderson

2- Fernand Braudel

3- school of Anal

4- Barthold Georg Niebuhr

5- Wilhelm von Humboldt

6- Leopold von Ranke

7- Fustel de Coulangest

8- Strasbourg

سخنرانی خود با عنوان «علم تاریخ» گفت اگرچه تاریخ نگاری «ممکن است موادی برای مفروضه‌های هنری، ادبی یا فلسفی فراهم کند، اما او خودش یک علم است، نه کمتر و نه بیشتر (Lorenz,2009,p:393).

علم تاریخ به عنوان رشته وتخصص دانشگاهی میراث اجتناب ناپذیری از فلسفه تاریخ، جامعه شناسی وجامعه شناسی تاریخی را دریافت. اهم آن شامل مواردی تحلیل تاریخ، معقول گردانیدن تاریخ، بررسی علل وقایع، جستجوی پیوند بین وقایع، نظریه پردازي ، ساختارگرايي،تطورگرايي، بررسی مقایسه ای وغیره شرایط برای ظهور تاریخ نگاری مدرن و توانمند مهیا گردید، در پی این تحول فلسفه علم تاریخ نیز اهمیت یافت. افزون بررهآوردهای روش شناسی علوم طبیعی فراهم آمدن امکان بکارگیری فن آوری درباستان شناسی،سکه شناسی وتشخیص اسناد ومدارک تاریخی نیز دراین مسیرکمک شایانی کرد.

غالبا شروع تاریخ نگاری حرفه‌ای و دانشگاهی را با بارتولد نیبور می‌دانند که در کنار رویکرد انتقادی در پژوهش و البته گفتمان تاریخی به تدریس وآموزش ضابطه مند تاریخ پرداخت(Hanns Reill, 1980,p:9). نخستین گام بسیار مهم تاریخ علمی که توسط نیبور مورد توجه قرار گرفت نقد منابع یا بررسی انتقادی منابع و اسناد تاریخی بود که البته پیش از این در دنیای اسلام توسط ابن خلدون ودر اروپا توسط کسانی چون لورنتسیو والا[1] زمینه آن فراهم شده بود. والا، جعلی بودن سند دروغین کلیسا در باب هبه کنستانتین را باتکنیک نقد برملاساخته بود و این شیوه نقد توجه فلاسفه تاریخ و مورخان را به خود جلب کرد.

در ادامه کوشش‌های نیبور، تاریخ نگاری مدرن با لئوپلد فون رانکه کاملا نمایان گشت که بنظر می‌رسد دیدگاه‌های او از دو سو اهمیت دارد: یکی بازتاب اندیشه ها و دستاوردهای معرفت شناسانه غرب در تاریخ نگاری که اهمیت بسیار زیاد و قابل بحثی دارد. دیگری آنکه متاثر از عامل پیش گفته مراحل و زمینه های تاریخ علمی و دانشگاهی توسط رانکه در روشنایی بیشتری قرارگرفت.رانکه فراتر از نیبور مقوله نقد منابع را در قالب نقد درونی وبیرونی وطرح اولویت منابع دست اول که با تحلیل محتوا معنا می یافت را عمق بخشید .این مهم در قالب ضمیمه ای با عنوان مورخان جدید در اثر ماندگارش تاریخ اقوام ژرمن دردسترس همگان قرارگرفت(دهقانی ، ۱۳۹۰، ۱۵۰). از نظر او علم تاریخ رونویسی صرف از منابع نبود بلکه بخش مهمی از کار به نقد منابع و تحلیل منابع وتحلیل محتوای آنها مربوط می شد.

1- Lorenzo Valla

دراين ميان، تحليل محتوا به عنوان تكنيكي براي استنتاج منظم و عيني ويژگي‌هاي موجود در يك متن، بتدريج گسترش يافت. تحليل محتوا عبارت است از شناخت و برجسته كردن محورهای اصلي يك متن يا متون مكتوب، يك يا چند سخنراني، وصيّت‌نامه و نظاير آن (ساروخاني، ۲۸۰: ۱۳۸۰). هر چند داده‌هاي مستخرج از تحليل محتوا، توصيفي و كمّي است، مي‌توان از توصيف عبور كرد و از طريق تعليل و تحليل، از تصوير سطحي واقعيّت به فهم دروني رسيد.با تحليل محتوا، مي‌توان گذشته از فهم انديشه‌هاي مؤلّفان متون، پيام‌هاي نهاني متن را نيز به‌دست آورد. آشنايي با تحليل محتوا- به‌خصوص وقتي بحث ساختار و پيام متن مطرح مي- شود- براي پژوهشگر تاريخ، ضروري و در برخي موارد تنها راه‌گشاست.

رانکه گذشته از بحث ضرورت بررسی وقایع تاریخی ویافتن ارتباط بین آنها سنت مهم میان رشته ای جامعه شناسی تاریخی که در آثار کسانی چون منتسکیو انعکاس یافته بود را وارد تاریخ کرد. براین اساس، گذشته ازآنکه درکنار منابع تاریخی ازسکه شناسی، آثار باستان شناسی، ادبیات و غیره به شکلی گسترده استفاده کرد، کوشید از ایده های این علوم هم درتحلیل تاریخی خود استفاده کند. رانکه مباحثی چون شک وتردید، خرد نقاد یا عقلانیت انتقادی، عقل خودبنیاد و رابطه فاعل شناسا با موضوع که توسط دکارت و کانت مطرح شده بود و نیز تعقل گرایی فلسفه تاریخی را وارد علم تاریخ دانشگاهی کرد. رانکههمچنین به این باور رسید که مورخ باید فارغ از پیش داوری وذهن گرایی به بررسی تاریخ بنشیند (ملائی توانی ،۱۳۸۶ ، ۱۴۴). به بیانی دیگر حاصل کارمورخ بایدفارغ از گرایشات دینی، سیاسی، قومی وغیره تنها انعکاس و پرتویی از مطالعه اسناد وشواهدمختلف باشد ، درغیر این صورت واجد ارزش چندانی نبود.

سرانجام میراث تاریخی‌گری که فلاسفه نظری تاریخ چون ویکو آغاز گر آن بود در قالب انتخاب یک پدیده در تاریخ یک جامعه و مطالعه سیرتغییرات وتحولات آن و نیز عدم تحمیل نگاه معاصر به گذشته توسط رانکه وارد تاریخ دانشگاهی گردید.درواقع یکی از مباحث مهم درتاریخ بحث جزیی نگری یا کلان نگری یود.کلان نگری فلاسفه نظری تاریخ تمدن بشری را دربرمی- گرفت اما در جامعه شناسی تاریخی به یک یا چند جامعه فروکاسته شد.تجربه کلان نگری هر دو دانش نشان داد که نظریات بنیادین در زمینه تمدن وجوامع تاحدی وابسته به کلان‌نگری است.محدود شدن تاریخ به جزیی نگری چنانکه اسپنسر خاطرنشان ساخت وظیفه مورخ را در حد جمع آوری مصالح فروکاست که لازم بودافرادی چون جامعه شناسان بر اساس آن با نظریه پردازی، ساختمانی هدفمند ایجاد کنند.رانکه در کنار جزیی نگری به کلان نگری در تاریخ نیز توجه کرد منتهی در حد بررسی یک پدیده مثلا سیاست در یک جامعه آن را محدود ساخت.

همچنین بحث یقین دکارتی که به اشکال مختلف ادامه یافت را در تلاش رانکه برای عینیت بخشیدن به تاریخ به کمک شواهد و منابع متقن مشاهده کرد.

در کنار رانکه دیگر مورخ شهیر یعنی لرد اکتون[1] با ایده نگارش تاریخ مدرن کیمبریج نقش مهمی در اعتلای تاریخ حرفه ایی و دانشگاهی دراواخر سده نوزدهم و اوایل قرن بیستم ایفا کرد(Altholz),1996,723) . نکته جالب آنکه هردومتاٍثر از علوم طبیعی و از آن مهمتر جامعه شناسی برای دستیابی به نظریات وگزاره های متقن علمی کوشش کردند.برای مثال:

گزاره (علم طبیعی) : آب در صد درجه می جوشد= حکومت مطلقه از فرد اطاعت بدون چون وچرا می خواهد(گزاره علم تاریخ). در این راستا همچنین می توان به گزاره مشهور لرد اکتون:

«قدرت متمایل به فساد است و قدرت مطلق فساد ـ مطلق می آورد».

نتیجه آنکه اگر احتمال داشت گزاره علوم طبیعی دچارخطا شود گزاره های تاریخی هم با چنین احتمالی مواجه بود. درست است که این مورخان ازحیث روش شناسی مورد نقد واقع شدند، اما کوشش درخور آنها برای اعتلای جایگاه رشته تاریخ در دانشگاه همواره موردتحسین واقع شده است.

روش شناسی و علم تاریخ دانشگاهی

از تحولات عمده‌ای که در سده نوزدهم تاثیرات بنیادین بر تاریخ نگاری مدرن دانشگاهی گذاشت نگرش اثبات گرایی یا پوزیتیویسم بود. درعصرجدید علم به لحاظ ماهیت، هدف و روش های دستیابی به معرفت گاه مسیر کاملا متفاوتی درپیش گرفت که البته این رویکرد در کنار برخی نقایص دستاوردهای درخشانی هم داشت. رهاوردهای روزافزون فن آوری، کشفیات علمی در زمینه‌های مختلف زندگی بشر را دستخوش تغییرات اساسی کرد. درهم تنیدگی علوم طبیعی و دانشمندانش با حوزه هایی چون فلسفه، الهیات و علوم انسانی هم درمواردی اسباب رهایی بشر از جهل و رنج های ناشی از آن وحرکت به سوی جامعه قانونمندتری را فراهم آورد. از آنجایی که علوم طبیعی باروش‌هاي متّكي بر حس، تجربه و ادراك، عينيّت پذيری و سنجش‌پذيري به اين موفقیت‌ها رسیده بود نتیجه آنکه سه رویکرد درقبال بقیه علوم اتخاذ گردید:

رویکرد اول علومی که از این منظر قابل اثبات ویقین نباشند ارزشی ندارند که این مساله را در نزاع دکارت و ویکو هم به گونه‌ای دیده می‌شود. ازنظر ویکو علومی چون تاریخ، شعر ونظایر آن غیرعلمی نبودند بلکه ابزار دکارت درشناخت و رسیدن به یقین مشکل داشت. ویکو با طرح بحث واقعی ساختگی است(زمانی ها،۱۳۹۴: ۸۵) معتقد بود تاریخ چون برخلاف طبیعت که توسط خدا

1- Lord Acton

آفریده شده توسط انسان ساخته شده پس بهتر قائل به درک وفهم آن است. ویکو قائل به تاریخیگری یعنی فهم پدیده از طریق تفسیر و درون فهمی در تاریخ بود.

رویکرد دوم انتقاد مارکس عملگرا از هگل بود، او که نظریه خود را پوزیتیویستی غیر تاریخی می‌خواند (کاظمی ارانی،۱۳۸۹: ۱۷۶) هگل را ایده آلیست یا خیال پرداز خواند و ماده گرایی و اقتصاد که عینیت پذیری بیشتری داشت را محور خود در تحلیل تاریخ قرار داد. برای مثال ازنظر هگل روزی روح به آزادی خواهد رسید وعقل شکوفا می شود ودرنتیجه فقر و بی عدالتی ها ازبین میرود،اما مارکس مدعی راه حل عینی وعملگرایانه است یعنی باید درحال تدبیری برای آن یافت.

رویکرد سوم با شکل گیری مکتب روش شناسی پوزیتویستی ایجاد شد به این صورت که پوزیتویست ها هرچه با متدولوژی علوم طبیعی قابل فهم بود را علم و بقیه را رها می کردند.نگرش پوزیتیویستی از چند سو مورد توجه قرارگرفت: بانی آن اگوست کنت معتقد یودهمان روش های علوم طبیعی باید در جامعه شناسی هم باید به کارگرفته شود تا جدا از قوانین فراطبیعی و نظری مسائل جامعه انسانی بررسی شود. کنت ضمن مراحل زندگی بشری را به ادوار ربانی (ماوراءالطبیعی،مذهبی)، متافیزیکی-انتزاعی (تجریدی، فلسفی)، اثباتی (طبیعی، علمی) تقسیم بندی کرد و بر مواردی چون وحدتِ روش‌شناختی علوم اجتماعی و علوم طبیعی، کنار گذاردن مباحث ارزشی از مطالعات علمی، نفی متافیزیک و بر تجربه‌گرایی تاکید داشت(معینی، ۱۳۸۵: ۲۵).

البته، فارغ از جامعه شناسان و فلاسفه اثبات گرایی توسط برخی مورخان مورد توجه قرار گرفت.مهمترین موارد آن پرهیز ازذهن گرایی مورخ وتاکید بر شواهد و مدارک تاریخی وانعکاس آنها برای دستیابی به عینیت تاریخی بود.ازنظر اینان وظیفه مورخ کشف حقیقت و نه بازسازی گذشته بود.

با اینهمه، واکنش اساسی به رویکرد پوزیتیویستی توسط فلاسفه ونظریه‌پردازان فرهنگ چون ویلهلم ویندلباند[1]، هاینریش ریکرت[2] و ویلهلم دیلتای[3] صورت گرفت. ویندلباند نظریه ارزش ومقوله روان‌شناختی را مطرح کرد که موجب تمایز علوم طبیعی با مسائل مربوط به فرهنگ انسانی می‌گردید. ریکرت هم راه شناخت تاریخ وعلوم فرهنگی را در تفسیر و درون فهمی می دانست . دیلتای در وهله اول آن بقیه علوم را که پوزیتیویست از نظر دور داشتند را علوم انسانی نامید و برای اثبات علم بودن آنها کوشید. دیلتای پایه گذار رویکرد جامعه شناختی- توصیفی اعتقاد داشت شناخت هر چیزی وابسته به تاریخ و زمان پیدایش آن است به گونه ای که با تغییر

1- Wilhelm Windelband

2- Heinrich Rickert

3- Wilhelm Dilthey

تاریخ، شناخت نیز تغییر میکند (طرفداری، ۷۰: ۱۳۹۹).

دیلتای، گذشته از آنکه کوشش کرد بین علوم روحی و علوم طبیعی مرزبندی ایجاد کند، با طرح روش شناسی تأویلی یا شناخت از طریق تأویل به مقابله با به کارگیری تجربه گرایی در شناخت علوم انسانی رفت. اساس این تفکیك، بحث تمایز تجربة بیرونی و تجربة درونی بود که بر اساس آن موضوع علوم طبیعی به مثابه پدیدار و داده نمایان میشود و علوم روحی یا انسانی درونی هستند و به مثابه واقعیت و رابطة پویا و زنده ظهور میکنند، در نتیجه باید با تحویل و تفسیر فهم شوند (میرزایی، ۱۳۹۳ : ۶۳.طرفداری، ۷۰: ۱۳۹۹). این دیدگاه، مبتنی بر شناخت از طریق تأویل بود و برخلاف تجربه گرایان و اثباتگرایان معتقد بود باید به ابعاد کیفی و ذهنی پدیده های انسانی نیز توجه داشت. برخی از مهمترین آراء و آموزه‌های روش شناسی این مکتب عبارتند از:

- تبیین بیرونی در علوم طبیعی در مقابل تفسیر درونی در علوم اجتماعی
- علت گرایی و علت کاوی در علوم طبیعی در مقابل دلیل گرایی و معناکاوی در علوم اجتماعی
- قانونمندی علوم طبیعی در مقابل قاعدهمندی علوم اجتماعی
- حقیقی بودن قوانین طبیعی در مقابل اعتباری بودن قواعد اجتماعی
- تأکید بر فهم درونی هرمنوتیکی و تأویلی در مرحلة گردآوری و دستیابی
- تأکید بر فهم جمعی قواعد در مرحلة داوری و ارزیابی (نبوی، ۱۳۸۴ : ۴۷).

ماکس وبر[1] که بنا به رویکرد بین رشته ایش درکنار جامعه شناسی، حقوق، اقتصاد به تاریخ نیز پرداخت تلاش کرد تابین روش علوم طبیعی و روش تفسیری علوم انسانی پیوند برقرارکند. تاکید او بر تعلیل یا تبیین بر پایة علّیّت نشان مي‌دهد او به نقاط ضعف مکاتبي چون تأویل‌گرایي و تکیة صرفي که به تفسیر داشتند، آگاهي داشته است. هرچند، وبر مفهوم تفهم را از دیلتای گرفت، امّا برخلاف دیلتای "تفهّم" و "تبیین" نه دو روش مستقل که مکمّل یکدیگر هستند. به‌عبارت دیگر از نظر وی شناخت ما تا زمانی که به تبیین علّی و به فهم معنای ذهنی یک کنش توفیق نیافته، همچنان ناقص است . ازنظر او براي شناخت پدیده‌هاي انساني ضمن بهره‌گیري از "تبیین بیروني" و "تفسیر دروني" باید هم «علت کاوي» و هم «دلیل کاوي» کرد. تبیین بیروني در علوم-طبیعي در مقابل تفسیر دروني در علوم‌انساني و علت‌گرایي و علت‌کاوي در علوم‌طبیعي در مقابل دلیل‌گرایي و معناکاوي در علوم‌انساني قرار مي‌گیرد. براي مثال، توقّف راننده پشت چراغ قرمز با عوامل بیروني چون چراغ قرمز، ترمز و پلیس و عوامل دروني که ارادة و فکر راننده است

[1]- Max Weber

قابل بررسي است(طرفداری،۱۳۹۹: ۷۶).

کالینگ وود[1] تاریخ را معرفت به کنش انسانها در گذشته می داند. او ضمن دسته بندی رفتار واعمال انسانها معتقد است تنها رفتارهایی که دارای معنا و اهمیت اجتماعی هستند درکانون توجه مورخ قرار دارند. او بر دو عنصر ظاهر و باطن یا بیرون و درون اعمال و پدیده ها تاکید می-کند حاصل آنکه علوم طبیعی بیرون نگر و علم تاریخ درون نگر است. وود همچنین قائل به دو روش شناسی مستقل علت کاوی و معناکاوی می‌شود که اولی مربوط به علوم طبیعی و با دیدگاه اثبات گرایی تناسب دارد ومعنا کاوی جنبه های ذهنی انسان را شامل می شود. ازنظرکالینگوود تبیین عبارت است از : «کشف باطن یا پدیدارساختن صورتی که در زیر است وظیفه تبیین در علم و تاریخ کوششی است در این راه که آشفتگی های ظاهری به عنوان انعکاسی ناتمام و ناقصی از نظم کامل تمام عیار باطن تلقی شود تابتوان هرچیز را درجای خود مشخص کرد». راه حل کالینگوود وود برای دستیابی و کشف اندیشه ایی که در پشتِ هر رویداد تاریخی نهفته این است که مورخ، باید افکار فاعلان و و عاملان تاریخ را در ذهن خود «بازاندیشی« و »بازآفرینی کند(عسکری کیا وسید احمدی زاویه،۱۳۹۷، ۹۳).

تا آنجا که به رشته تاریخ دانشگاهی باز می‌گشت روش شناسی درسده بیستم هیچگاه توسط مورخان محض به شکلی گسترده دنبال نشد وآنها دراین زمینه بیشتر از دیدگاه جامعه شناسان و فیلسوفان تبعیت کردند. رویکردهای روش‌شناسی منبعث از علوم طبیعی نظیر تجربه‌گرایی، رفتارگرایی و اثبات گرایی ازیکسو وروش های درون فهمی ،تفسیرگرایی ، تاویل گرایی ازسوی دیگر هریک به تنهایی نقایص خاص خود را داشتند و تاریخ علمی ناگزیر بود به تناسب ضروریات تحقیق همه آنها را درنظر بگیرد.

1- R. G. Collingwood

نتیجه گیری

درپی تحولات رنسانس درا روپا مفاهیمی چون انسان گرایی ودنیا گرایی تکانه های شدید در تاریخ ایجاد کرد و مباحثی چون سیطره مشیت الهی و الهیات در مفهوم قرون وسطایی آن را به چالش کشید.همچنین صورت بندی های جدید عقل نظیر خرد نقاد و عقلانیت انتقادی مسائلی چون عقل در تاریخ ، بررسی انتقادی تاریخ و معرفت شناسی عقل گرا را بیش ازپیش در تاریخ مطرح ساخت .

از دیگر مفاهیم اساسی علم بود که ازیکسو با خصوصیاتی چون تخصصی شدن، داشتن فایده برای زندگی روزمره انسان، تاکید بردقیق بودن و غیرقدسی بودن آن بر فرایند شکل گیری دانش تاریخ نوین دانشگاهی تاثیر گذاشت. از سوی دیگرطرح مباحث معرفت شناسانه که عمدتا با دکارت آغاز شد نظیر قاعده شک وتردید ودستیابی به یقین از طریق حواس و محاسبه ریاضی و نوع رابطه فاعل شناسا با متعلق شناسا و نیز مباحثی چون علم بودن یا نبودن و روش شناسی تاریخ را مطرح کرد.

تاریخ گذشته از آنکه تحت تاثیرتحولات عمومی اروپا درعصر جدید قرار گرفت درپیوند با آنها تحت الشعاع علومی چون فلسفه نظری تاریخ، جامعه شناسی تاریخی، جامعه شناسی نیز قرار داشت. از این علوم مواردی چون تاریخ تحلیلي، تحلیل تاریخ، معقول گردانیدن تاریخ، بررسی علل وقایع، جستجوی پیوند بین وقایع، نظریه پردازي، بررسی مقایسه‌ای و غیره وارد تاریخ شد. با اینهمه، در اواخر سده هجدهم علم نوین و دانشگاهی تاریخ با این استدلال که درست است که تاریخ اطلاعات و داده هایی را برای فرضیات و نظریات به علومی چون فلسفه، جامعه شناسی، فلسفه تاریخ و غیره می‌دهد اما خودش یک علم است، پدید آمد.

علم نوین ودانشگاهی تاریخ در مسیر تکامل خود خصوصیاتی را تجربه کرد از جمله بخش مهم و اساسی آن پرداختن به مقوله شناخت و نقدمنابع، تحلیل محتوا و تکنیک های مربوط به آنها است. برغم انتقادهای که برعینیت گرایی در تاریخ شده اما تا آنجا که به علم نوین تاریخ دانشگاهی مربوط می‌شود به منزله کنار گذاشتن کامل آن نیست بلکه مورخ دانشگاهی باید بکوشد تا سرحد امکان تحلیل های تاریخی را از اغراض و نظرات شخصی خویش دور نگه دارد وتفسیر در پرتو اسناد وشواهد تاریخی را مدنظر داشته باشد.

کشف علت وقایع تاریخي و دستیابی به نتایج منطقي و قابل قبول در باب علل حوادث و بدست دادن ارتباط بین آنها ازدیگر خصوصیات مهم علم نوین تاریخ دانشگاهی است.همچنین، گذشته ازتوجه به گستره منابع گاه استفاده از ایده ها و دیدگاه رشته های مختلف برای ارائه فرضیات و نظریات متقن تاریخی ضروری است.ازدیگر نکات حائز اهمیت آنکه مسائل تاریخی را تا سرحد امکان نباید براساس ارزش‌ها یا افکار امروزی از پیش تعیین شده مورد قضاوت و داوری قرار

داد، بلکه باید آنها را براساس شرایط تاریخی‌شان، فهمید.مورخان برای انجام این هدف، باید چنان بر دورهٔ تاریخی مورد بحث خود مسلط شوند تا اعمال و رفتار آن دوره را بهتر دریابند.همچنین، برای فهم پدیده های تاریخی و نیزجهت نظریه پردازی درکنارجزیی نگری گاه باید بسط تاریخی و تغییرات یک پدیده تاریخی را طی دورهٔزمانی آن نیز مورد ـ مطالعه و بررسی قرار گیرد.

در نهایت، ازمنظر روش شناسی انحصار یک روش درمطالعات تاریخی پاسخگو نیست روش-شناسی های علوم طبیعی و پوزیتیویستی اگرچه به‌لحاظ ایجاد دیسیپلین علمی، ضرورت ارائه اسناد و شواهد و برنتابیدن خرافات و ذهن گرایی صرف کمک زیادی می کنند، اما تفاوت انسان با طبیعت و لزوم فهم انگیزه ها، ارزشها و اعتقادات و نظایر آن اهمیت تسلط محقق برمکاتب دسته دوم یعنی روش های تفهمی وتفسیری را ضرورتی اجتناب ناپذیر و بنیادین می نماید.

منابع و مآخذ

۱. الیاس، نوربرت(۱۳۹۲)چیستي جامعه، ترجمه غلام رضا خدیوي نشرجامعه شناسان.
۲. اباذري، یوسف(۱۳۸۷) خرد جامعه‌شناسی، تهران، طرح نو، چاپ دوم.
۳. اتیکسون، ارف ودیگران(۱۳۹۲) فلسفه تاریخ، روش شناسی وتاریخ نگاری، ترجمه وتدوین حسینعلی نوذری، تهران، نشر نو.
۴. نبوی، لطف الله (۱۳۸۴) مبانی منطق و روششناسی. تهران: دفتر نشر آثار علمی دانشگاه تربیت مدرس.
۵. ادیبي، حسین و انصاري،عبدالمعبود(۱۳۸۷)نظریه های جامعه شناسی، تهران،نشر دایره.
۶. آرون، ریمون(۱۳۸۷).مراحل اساسي سیر اندیشه در جامعه شناسي تاریخي، مترجم باقر پرهام، تهران، انتشارات علمي و فرهنگي.
۷. استنفورد، مایکل(۱۳۹۲).درآمدي بر فلسفه تاریخ،ترجمه احمدگل محمدي،تهران،تهران،نشرني.
۸. اسکروتن، راجر(۱۳۸۲) تاریخ مختصر فلسفه جدید، تهران، حکمت.
۹. اسمیت، دنیس(۱۳۹۲) برآمدن جامعه شناسي تاریخي،دکتر هاشم آقاجري، تهران، انتشارات مروارید.
۱۰. بروك، پیتر(۱۳۸۱) تاریخ ونظریه اجتماعي،ترجمه غلامرضا جمشیدي ها،تهران،انتشارات دانشگاه تهران
۱۱. پایدار، حبیب‌الله(۱۳۵۴) چر انسان متعهد و مسئول است، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، تهران.
۱۲. پولادي،کمال(۱۳۹۲) تاریخ اندیشه سیاسي درغرب(ازماکیاول تا مارکس)،تهران، نشر مرکز.
۱۳. پولارد، سیدنی(۱۳۵۴) اندیشه ترقی تاریخ و جامعه ، ترحمه حسین اسدپور پیرانفر، تهران، امیرکبیر
۱۴. توسلي،علامعباس(۱۳۸۸) نطریه هاي جامعه شناسي، تهران،سمت
۱۵. جي همیلتون،گري(۱۳۷۸)تاریخنگاري و جامعه شناسي تاریخي،ترجمه هاشم آقاجري،تهران، انتشارات کویر
۱۶. حمید،حمید(۲۵۳۶)،علم تحولات جامعه، تهران، انتشارات امیر کبیر.

۱۷. دکارت(۱۳۸۱)گفتار در روش درست به کار بردن عقل. ترجمه محمد علي فروغي. چاپ اول. تهران: زوار.
۱۸. دهقانی ،رضا (۱۳۹۰) ، چیستی نقد تاریخی،مجله پژوهش، سال سوم، شماره اول، بهار و تابستان۱۳۹۰، صفحه۱۴۵ـ۱۷۴
۱۹. زرفروشان، احد(۱۳۵۳) جامعه شناسي واجتماع شناسي، تبريز، انتشارات نوبل.
۲۰. زرین کوب، عبدالحسین(۱۳۷۵) تاریخ در ترازو، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۲۱. ساروخانی، باقر(۱۳۸۰) روشهای تحقیق در علوم. ج ۱ .تهران: انتشارات سمت.
۲۲. شاکری ، صدیقه (۱۳۸۳)روش شناسی علم تاریخ، نامه جامعه ، شماره ۴.
۲۳. طرفداری، منصور (۱۳۹۴)درآمدی بر مبانی تمدن و توسعه، یزد، انتشارات اندیشمندان.
۲۴. طرفداری، منصور (۱۳۹۹)رشته ایران شناسی، ماهیت، ضرورت و مبانی روش شناسی آن ،مجله : مطالعات ایرانشناسی » زمستان- شماره ۱۹ (۲۰ صفحه - از ۶۱ تا ۸۰).
۲۵. عسگری کیا، فرشاد و سیداحمدی زاوی، سید سعید (۱۳۹۷) ، جستاری در نظریة تاریخ تحلیلی رابین جرج کالینگوود د، مجله تاریخنگری و تاریخ نگاری، سال بیست و هشتم، دورة جدید، شمارة ۲۲ ،پیاپی ۱۰۷.
۲۶. فولکیه، پل، ما بعدالطبیعه، ترجمه یحهی مهدوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۰،
۲۷. كافي،مجيد(۱۳۹۳).جامعه شناسي تاريخي،قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲۸. كوريك،جيمز.آ(۱۳۸۰) رنسانس، ترجمه آزيتا پارسايي، تهران: ققنوس.
۲۹. كوئن،بروس وكينگ،ساموئل(۱۳۵۳) جامعه شناسي،ترجمه مشفق همداني،تهران، چاپخانه سپهر.
۳۰. کاظمی آرانی، فاطمه (۱۳۸۹)روش شناسی مارکس و نقدهای وارد برآن، فرهنگ پژوهش، دوره ۳، شماره ۶ - بهار ، شماره پیاپی ۶.
هارتناك، يوستوس. (۱۳۷۶ .(نظريه معرفت در فلسفه كانت. ترجمه غلامعلي حداد عادل. تهران، فكر روز.
۳۱. لوگوف ،ژان(۱۳۷۸) روشنفکران در قرون وسطي. ترجمه حسن افشار، تهران: انتشارات مركز.
۳۲. متروپولسكي وديگران(۱۳۸۲)زمينه تكامل اجتماعي،ترجمه پرويز بابايي،تهران،نشر آزادمهر.
۳۳. مظاهري، زهرا(۱۳۸۸)علم سنتي و مدرن، فصلنامه تخصصي فقه و تاريخ تمدن، سال

ششم، شماره۲۱.

۳۴. معینی جهانگیر (۱۳۸۵). روش شناسی نظریه‌های جدید در سیاست(اثبات گرایی و فـرا اثبات گرایی)، انتشارات تهران: دانشگاه تهران.

۳۵. ملائی توانی، علیرضا (۱۳۸۶) ،درآمدي بر روش پژوهش در تاریخ، تهران، نشرنی.

۳۶. میرزایی، حسین. (۱۳۹۳)۱۳۹۳ .)درآمدی بر روششناسـی مطالعـات فرهنگـی. تهـران: پژوهشکدة مطالعات

۳۷. نیازي،محسن(۱۳۸۷)جامعه شناسي،تهران،ثامن الحجج

۳۸. وثوقي،منصور ونيك خلق (۱۳۸۱) مباني جامعه شناسي،تهران، انتشارات تهمينه.

39. -Laurence J. Lafleur, (1950) Descartes' Role in the History of Science The Scientific Monthly, Vol. 71, No. 1 (Jul., 1950 Published By: American Association for the Advancement of Science, pp. 11-14

40. -Vaughan.Freaderick(1972).the political philosophy of Giambatistavico. An Introduction to La Scienza - Nuova. The Hague: Martinus Nijhoff, 1972, pp. xii, 66 . Published online by Cambridge University Press: 10 November 2009

41. -Hanns Reill, Peter (1980) Barthold Georg Niebuhr and the Enlightenment Tradition. German Studies Review. Vol. 3, No. 1 (Feb., 1980), pp. 9-26

42. Published By: The Johns Hopkins University Press.

43. -LORENZ, CHRIS(2009), Scientific Historiography, In book: A Companion to the Philosophy of History and Historiography (pp.393-403).

44. -Josef L. Altholz (1996)Lord Acton and the Plan of the Cambridge Modern History. The Historical Journal,, Published By: Cambridge University Press

1. Vol. 39, No. 3 (Sep., 1996), pp. 723-736 (14 pages).